



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۲۹

رفعت حسینی

اندر آداب فراگیری مدنیت! با شعر منوچهری

شعر پایین بلسان پارسی و از منوچهری دامغانی، آیینیه تمام نمای رفاه و مدنیت برای انسان است.

این گونه اشعار مزخرف و این سان سروده های جنایی یکی از براهین و دلایلی می باشد بر لاف زدن های تاریخی و پتاق را بر بالهای پُف سوار کردن و ابله شدن و چیغ زدن که:

یک. خراسان { بزرگ } است

دو. زبان پارسی { برتر از بزرگ } است

سه. حبیب الله (از کلکان) خادم دین رسول خداست. بنیان گذار دادگری و برابریست. بالاتر از شاه است.

چار. شعر فارسی، بیخی، { شعر یگانه دنیا و بر سر شاخ های لسان پارسی سوار است }.

شماره ۱۶ - در مدح خواجه ابوالحسن بن حسن

منوچهری « دیوان اشعار » قصاید و قطعات

روزی بس خرمست، می گیر (شراب بخور) از بامداد

داد زمانه بده کایزد داد تو داد

خواسته داری و ساز، بیغمیت هست باز

ایمنی و عز و ناز، فرخی و دین و داد

نیز چه خواهی دگر، خوش بزی و خوش بخور

انده فردا میر، گیتی خوابست و باد

می خور کت بادنوش، بر سمن و پیلگوش

روز رش و رام و جوش، روز خور و ماه و باد

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

آمد نوروز ماه می خور و می ده پگاه
هر روز تا شامگاه، هر شب تا بامداد
بلبل باغی به باغ، دوش نوایی بزد
خوبتر از باربد نغزتر از بامشاد
وقت سحرگه چکاو، خوش بزند در تکاو
ساعتکی گنج گاو، ساعتکی گنج باد
رعد تبیره ز نست، برق کمند افکنست
وقت طرب کردنست، می خور کت نوش باد
قوس قزح، قوسوار، عالم فردوسوار
کبک دری کوسوار، کرده گلو پر ز باد
باغ پر از حجله شد راغ پر از کله شد
دشت پر از دجله شد، کوه پر از مشک ساد
زان می عنابگون، در قدح آبگون
ساقی، مهتابگون ترکی، حورا نژاد
ای بدل ذویزن، بوالحسن بن الحسن
فاعل فعل حسن، صاحب دوکف راد
در همه کاری صبور، وز همه عیبی نفور
کالبد تو ز نور، کالبد ما ز لاد
فضل و کرم کرد تست، جود و سخا ورد تست
دولت شاگرد تست گوهر و عقل اوستاد
ویژه تویی در گهر، سخته تویی در هنر
نکته تویی طرفهتر از نکت سندباد
ای عوض آفتاب، روز و شبان به آب و تاب
تو به مثل چون عقاب، حاسد ملعوننت خاد
گفته امت مدحتی، خوبتر از لعبتی
سخت نکو حکمتی، چون حکم بن معاذ
جایزه خواهم یکی، کم بدهی اندکی
ور ندهی بیشکی، ز ایزد خواهم عیاذ

سیم تو زی من رسید، جامه نیامد پدید
جام بباید کشید، جامه ببایدت داد
هست در آن بس کشی جامه ز تن برکشی
برفکنی برکشی بندهات را برچکاد
بنده بنازد بدان، سر بفرازد بدان
کس نگذارد بدان چون بچه بایست شاد
تا طرب و مطربست، مشرق و تا مغربست
تا یمن و یثرب است، آمل و استار باد
بنشین خورشیدوار، می خور جمشیدوار
فرخ و امیدوار چون پسر کیقباد